پخش دیجتال: انتشارات محسن
mohsinpubs.blogspot.com

# خصلت های انقلابی و ضدانقلابی را بشناسیم

نویسنده: م. الف



این جزوه در سال ۱۳۵۷ توسط جمعی از انقلابیون ایران تهیه و انتشار یافت که با توجه به اهمیت و نیاز آن برای زدودن انحرافات و خصال ضدانقلابی در میان گروه‌ها و عناصر مدعی مبارزه پیشرو در افغانستان، «انتشار محسن» آنرا عینا تجدید چاپ می‌نماید.


**انتشارات محسن**

mohsinpubs.blogspot.com

سنبله ۱۳۹۶ – سپتامبر ۲۰۱۷

## مقدمه

آنچه که اکنون در اختیار خوانندگان و مبارزان راه آزادی ملی ایران قرار می‌گیرد، کوششی است جهت شناخت صحیح و علمی آن خصلت‌ها و خصوصیاتی که یک فرد مبارز بایستی خود را از آنها پاک گردانده و نیز شناخت آن اخلاقیاتی که انقلابی واقعی باید آنها را در جریان مبارزهٔ انقلابی کسب نماید.

تجربهٔ انقلابی خلق‌های جهان و از جمله خلق ایران، بخصوص از سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ما می‌آموزد که بدون ایجاد اخلاق انقلابی، که بتواند در خدمت هدف‌های انقلابی قرار بگیرد، هر نوع کوشش اجتماعی جهت دگرگون کردن جامعه تحت ستم طبقاتی نمی‌تواند به نتایج مثبت برسد.

از آنجایی که هدف واقعی فلسفهٔ علمی از برانداختن جهان سرمایه‌داری و ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی، چیزی جز خلق انسان طراز نو نیست، جای دارد که به مسئلهٔ شناخت واقعی آن خصلت‌هایی که نظام‌های سرمایه‌داری و فیودالی در انسان‌ها به‌وجود آورده اند توجه بیشتری شود و ما با شناخت صحیح آن خصلت‌ها، اخلاقیات ضدانقلابی و ضدانسانی را در جریان مبارزه از خود برانیم. زیرا سرمایه‌داری با خصلت‌هایی که در انسان خلق می‌کند، قادر به ادامهٔ استثمار

فرد از فرد می‌شـود. به همین جهت یکی از عواملی که باعث می‌شـود در جوامع سـوسـیالیسـتی آهنگ عقب‌گرد به سـوی سرمایه‌داری نواخته شود بی‌توجهی به خلق اخلاقیات سـوسیالیستی و مبارزهٔ غیرعلمی برعلیه سنت‌ها و اخلاقیاتی است که از بورژوازی و فیودالیزم به ارث رسـیده اند و به قول مارکس، چون کوهی بر مغزها و افکار ما سنگینی می‌کند.

آنچه که ضرورت مبارزهٔ قهرآمیز و انقلاب قهرآمیز پرولتاریایی را مطرح می‌سازد، تنها با این علت که فقط با مبارزهٔ قهرآمیز می‌توان حکومت سـرمایه‌داری را سـرنگون سـاخت نیسـت، بلکه بیشتر ارزش آن در این نهفته است که در جریان مبارزهٔ انقلابی میزان عظیمی از فرهنگ و خصـلت‌های بورژوازی و فیودالی در افراد از بین می‌رود و پـایه‌های آن خصـوصـیاتی را می‌ریزد که در جامعهٔ سـوسـیالیسـتی به عنوان سـنگ‌بنا مورد اسـتفاده قرار می‌گیرد. کارل مارکس در نامه‌ای خطاب به رهبران سـوسـیال دموکرات آلمان می‌نویسـد: «آنچه که مرا از شـما جدا می‌کند در این اسـت که شـما کوشش می‌کنید در اولین فرصت قدرت سـیاسـی را از چنگ بورژوازی بیرون کنید بدون اینکه به وضـع فرهنگی طبقهٔ کارگر توجه بنیادی بنمایید. اما من می‌گویم که طبقهٔ کارگر بایسـتی در آتش مبارزهٔ انقلابی پخته شـود و طی ده‌ها سـال مبارزهٔ بی‌امان از کثافات فرهنگی بورژوازی پاک گردد، آنگاه این طبقه قادر خواهد بود که قدرت سـیاسی به چنگ آمده را در راه نابودی ابدی استثمار فرد از فرد بکار برد.»

لازم به یادآوریست که شناخت خصلت‌های فیودالی و بورژوایی و کلا ضدانقلابی در افراد معمولی کار چندان دشـواری نیسـت و هر فردی با کوچکترین دقت می‌تواند در وجود افراد غیرمبارز آن خصـوصیات را ببیند اما آنچه که مطرح است

شناخت این خصوصیات در افرادیست که در صف مبارزین قرار می‌گیرند، و بخصوص با فداکاری‌های ظاهری و با زیرکی‌های خاص می‌توانند حتی تا بالاترین مراحل حزبی و مبارزاتی ارتقاء یابند. اما این افراد در موقع لزوم بخاطر منافع فردی خویش از خیانت خودداری نخواهند کرد. نیکخواه، جعفریان، دکتر مرتضی یزدی، لاشائی و... تنها نمونه‌های کوچکی از خیل خائنینی هستند که در خودفروشی و مردم‌فروشی با یکدیگر مسابقه گذاشته اند. اما همین افراد مدت‌ها در جریان مبارزات به عنوان افراد برجسته مورد ستایش بودند.

در سطح جهانی نیز چهره‌هایی نظیر موسلینی و امثال او کم نیستند. وی مدت‌ها در حزب سوسیالیست ایتالیا خدمت می‌کرد اما بعد به ضد انسان‌ترین موجود تبدیل شد.

نکتهٔ مهمی که در اینجا وجود دارد اینست که ممکن است فردی با وجود خصلت‌های قوی بورژوایی و ضدانقلابی بتواند حتی به مقام رهبری برسد اما بعد از انقلاب و به قدرت رسیدن می‌تواند با کمک ایادی خویش و فرصت‌طلبان و به نام ایدئولوژی مارکسیزم – لنینیزم خواست‌های فردی خویش را بر جامعه تحمیل نماید. در حقیقت اینجاست که بایستی گفت: این انقلاب واقعی نبوده که پیروز شده بلکه این پیروزی، پیروزی اپورتونیست‌ها و فرصت‌طلبان بوده است. و در حقیقت نوزاد انقلاب کودکی سالم نمی‌تواند باشد بلکه کودکی علیل و مریض خواهد بود. در اینجاست که اولیانوف می‌گوید: «... این موضوع هم راست است که محرک جهان بطور کلی انقلاب است ولی این کلمهٔ قصار عمومی هنوز معنای مشخص هر انقلاب مشخصی را معین نمی‌کند. با تغییر عبارت در اصطلاح فراموش نشدنی رفیق ماخوف می‌توان گفت که انقلاب‌هایی هستند که

نظیر ارتجاعند. زیرا باید دانست آن نیروی واقعی که انقلاب کرده است جناح انقلابی حزب بوده و یا اینکه جناح اپورتونیستی آن، و باید دانست که آن اصولی که به مبارزین الهام می‌بخشد انقلابی بوده است یا اپورتونیستی.»

در سطح جهانی خائنینی نظیر تیتو و خروشچف نمونهٔ بارز اینگونه افراد هستند. تجربه نشان می‌دهد که اگر در بررسی دقیق خصلت‌های یک فرد همت به خرج داده شود ازاینگونه فجایع می‌توان در امان بود، زیرا نمونه‌های فراوانی هست که نشان می‌دهد افرادی که در مقام‌های بالای حزبی به جنبش خیانت می‌کنند کسانی هستند که در گذشته معایب آنها در موارد زیادی مشخص بوده، اما با گذشت‌های غیراصولی بر روی معایب آنها پرده کشیده شده است. بدینسان جای دارد که در این مورد کوشش و دقت فراوانی مبذول گردد.

لازم به یادآوری است که در تهیهٔ این نوشته از تجربیات گروه‌های انقلابی ایران و نیز مجموعهٔ گفته‌ها و نوشته‌های بزرگان سوسیالیزم علمی، بخصوص لنین و مائوتسه‌دون، استفاده شده است و با جمع‌بندی آنها و تنظیم و ترتیب خاصی که ملاحظه خواهد شد در اختیار علاقه‌مندان به مبارزهٔ آزادی‌بخش ملت ایران قرار می‌گیرد.

# خصلت‌های انقلابی و ضد انقلابی را بشناسیم

م. الف

## الف) جاه‌طلبی و برتری‌جویی

اولین و مهمترین خصوصیت ضدانقلابی که بایستی به آن توجه کرد جاه‌طلبی است. این خصلت در تمامی افراد بشر وجود دارد، زیرا هیچ جامعه‌ای وجود ندارد که عاری از شرایطی باشد که این خصلت را در آدمی پرورش دهد. واضح است که همهٔ افراد بشر به یکسان از آن رنج نمی‌برند. و محرک همهٔ افراد هم جاه‌طلبی نیست. اما قدر مسلم این است که بر حسب شرایط تربیت افراد بشر، این خصلت در آدمی به وجود می‌آید. بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که این خصلت بعد از دوران تقسیم کار در جوامع اشتراکی اولیه به وجود آمد و بعد در نتیجهٔ رشد نیروهای تولیدی که منجر به استفاده از شرایط تقسیم کار شد، این خصلت در افراد انسانی، نشو و نما کرد و غریزهٔ دفاع در رابطه با مقام و مرتبهٔ فرد در نظام تقسیم کار اجتماعی بروز کرد. و بالاخره با پیدایش دولت‌های برده‌داری و فیودالی، جاه‌طلبی به صورت یکی از قوی‌ترین خصلت‌های اکتسابی

بشـری خود را نشـان داد و در جامعۀ بورژوازی به صـورت یک بیماری همگانی درآمد. آنچه که برای ما مطرح اسـت این نیسـت که آیا جاه‌طلبی و میل به برتر بودن، امری غریزی یا اکتسـابی اسـت، بلکه مسـئله این اسـت که چگونه با این خصـلت ضـدانقلابی و ضـدکمونیسـتی مبارزه کرده و آنرا نابود کنیم و یا به بند بکشیم. به همین جهت به بررسی نشانه‌های جاه‌طلبی می‌پردازیم.

## ۱. عشق به تمجید شدن و تنفر از انتقاد

فرد جاه‌طلب و برتری‌جو، عشـق شدیدی به انگشت‌نما شدن و مورد ستایش قرار گرفتن دارد و اصـولا اگر کارها برای او ستایشی به دنبال نیاورد بی‌ارزش خواهند بود. به همین جهت فرد جاه‌طلب در برابر تمجید و تعریف دیگران دچار ضـعف می‌شود و حاضر است از موضع خود عقب‌نشینی نماید. این همه شور و شوقی که صاحبان قدرت و سلاطین قدیم برای مدیحه‌سرایی از خود نشان می‌دادند تنها به خاطر محبوب جلوه دادن خود پیش دیگران و یا فقط به خاطر تحمیق توده‌ها نبود بلکه نفس سـتایش و تمجید برای آنها به منزلۀ آب حیات می‌نمود. در یک جنبش انقلابی نیز فراوان هسـتند کسـانی که در برابر تمجید دیگران دچار نشئه می‌شوند ولی ای بسا با زیرکی از نشان دادن خودداری می‌کنند. این افراد اگر کار اشـتباه‌آمیزی بکنند و خود به آن اشـتباه پی‌ببرند، مادامی که به غلط از طرف دوسـتان خود به خاطر آن عمل مورد سـتایش قرار گیرند، از گفتن حقیقت به صرف اشتباه دوستان در تشخیص قضیه خودداری خواهند کرد.

در نقطۀ مقابل، فرد جاه‌طلب از اینکه توسـط دیگران مورد انتقاد واقع شود شدیداً تنفر دارد و به هیچ وجه دوسـت ندارد که مورد انتقاد دیگران واقع شـود زیرا فکر می‌کند در صـورت انتقاد و پذیرش آن، به مقام معنوی و سـازمانی وی لطمه

خواهد خورد. لذا از قبول انتقاد خودداری می‌کند مگر در حالتی که از پذیرش آن ناگزیر باشد و احساس کند که در صورت عدم پذیرش، به حیثیت او ضربهٔ بیشتری خواهد خورد.

## ۲. خودداری از انتقاد

فرد جاه‌طلب سعی می‌کند از انتقاد کردن و حمله به دوستان خودداری نماید و به نام وحدت و همبستگی کسانی را که دوست و همراه خود می‌داند به هیچ وجه مورد انتقاد قرار نمی‌دهد. زیرا می‌ترسد که ارزش وی در پیش دوستان خویش کمتر بشود. لذا با کلماتی نظیر وحدت و یگانگی و در پوشش عواطف ساختگی سعی می‌کند از بیان معایب دوستان خویش خودداری کند. چنین افرادی صرفاً به دلیل ترس از موقعیت خویش از انتقاد کردن از دوستان خودداری می‌کنند. در نقطهٔ مقابل روشی که در برابر دوستان خود دارند از دشمنان خود به شدت انتقاد می‌کنند. معایب کوچک آنها را بسیار بزرگ کرده و از هر موقعیتی برای انتقاد از آنها استفاده می‌کنند. آن چنان غرق در عیب‌جویی دیگران می‌شوند که دیگر فرصت رسیدن به معایب خود را پیدا نمی‌کنند و به قول مائو: «در مورد معایب دیگران مارکسیست می‌شوند ولی در مقابل معایب و نقایص خود لیبرالیست.»

## ۳. انتقاد را با انتقاد جواب دادن

فرد جاه‌طلب اگر از کسی انتقادی بشنود در درجهٔ اول سعی می‌کند از پذیرفتن آن شانه خالی کند و چون نتوانست سعی می‌کند انتقاد را با انتقاد جواب دهد. اگر به او گفته شود که چرا در کارها منضبط نیستی؟ جواب می‌دهد که چرا تو سال گذشته بی‌انضباطی کردی. این وسیلهٔ جدلی، راهی است که فرد جاه‌طلب و

برتری‌جو برای فرار از انتقاد انتخاب می‌کند. در حقیقت فرد جاه‌طلب در دوران دوستی از دوستان خود انتقاد نمی‌کند ولی معایب آنها را پس‌انداز می‌کند و در هنگام دشمنی وقتی که از طرف مقابل انتقادی بشنود تمامی گذشتهٔ وی را در برابرش قرار می‌دهد. نمونهٔ این جریان در اعمالیست که حزب و دولت شوروی در بارهٔ مائو و انور خوجه انجام داد. این دو شخصیت جهانی که زمانی از طرف حزب و دولت شوروی ستایش می‌شدند به مجرد اینکه از پذیرش عقاید انحرافی خروشچف خودداری کردند، حزب و دولت شوروی آنها را متهم کرد که گویا مائو و انور خوجه از اول ضدانقلابی و ضدبشر بوده اند، این خصلت که یکی از کثیف‌ترین خصلت های خرده‌بورژوازی است می‌تواند در ابعاد بسیار وسیع به داخل سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیستی و انقلابی راه پیدا کند. لذا بایستی افراد را مورد آزمایش قرار داد و این خصلت را در افراد باز شناخت.

در ایران، برخورد گروه‌های چپ با مسئلهٔ شهادت شریف واقفی نمونهٔ روشنی از همان نوع برخوردها می‌باشد. وقتی که در سال ۱۳۵۴ در اثر اختلافات داخلی سازمان مجاهدین خلق، شریف واقفی شهید شد، این عمل که بطور حتم جنایتی بر علیه یک انقلابی مترقی مذهبی بود، به وسیلهٔ گروهی محکوم نگردید. اما بعدها گروه‌ها و سازمان‌های مختلف در مقابل انتقادات سازمان پیکار (بخش مارکسیستی – لنینیستی مجاهدین خلق) از آن گروه‌ها، مرتب اشاره می‌کنند به اینکه گویا مبارزین پیکار بوده اند که شریف واقفی را به شهادت رسانده اند، حال آنکه مسببان اصلی آن واقعه، همگی دستگیر و قبل یا بعد از انقلاب ۱۳۵۷ اعدام شدند و سازمان پیکار بارها تاسف خود را از آن واقعه اعلام و عاملان آنرا محکوم کرد. این نوع برخورد شکلی از انتقاد را با انتقاد پاسخ دادن است. لازم به تذکر است که نویسنده هیچ رابطه‌ای با این سازمان نداشته و مقصود بیان یک موضوع

می‌باشد.

## ۴. بدگویی کردن

فرد جاه‌طلب حتی‌المقدور سعی می‌کند برای اینکه به دوستی خود با دیگران لطمه نزند، از انتقاد کردن بپرهیزد و لیکن معایب دیگران را در پشت سر آنها مطرح می‌کند. لذا مبتلا به بدگویی و غیبت کردن می‌شود و رفته رفته شهامت انتقاد کردن صریح را از دست می‌دهد.

## ۵. پرهیز از انتقاد از خود

فرد جاه‌طلب از انتقاد از خود می‌پرهیزد و سعی می‌کند معایب خود را بپوشاند. ولی فقط موقعی به انتقاد از خود می‌پردازد که ناگزیر باشد. منتهی همیشه سعی می‌کند در جریان انتقاد از خود آن معایبی را بگوید که بتواند ادعا کند آنها را از بین برده است. و یا طوری انتقاد می‌کند که دیگران به خاطر صداقت، وی را مورد ستایش قرار دهند. لذا انتقاد از خود را نیز به نفع خود تمام می‌کند.

## ۶. شهرت پرستی

فرد جاه‌طلب اصولاً شهرت‌پرست می‌شود و لیکن میزان شهرت‌پرستی در افراد مختلف فرق می‌کند و نحوهٔ ارضاء آن نیز بر حسب نوع تربیت و موضع‌گیری طبقاتی در افراد مختلف فرق خواهد کرد. برای یک بورژوا و یا فیودال هرآنچه که بتواند بر شهرت آنها بیفزاید می‌تواند ارزشمند باشد. در گذشته بسیار بوده اند کسانی که با قساوت تمام آدم می‌کشتند تا اینکه به دلیل قساوت شان معروف شوند اما در کسانی که تا حدودی موضع کارگری و ترقی خواهی وجود داشته

باشد ممکن است شهرت‌پرستی به صورت اجراء بعضی اعمال ترقی‌خواهانه تظاهر بنماید. در روشنفکران به صورت نوشتن کتاب، سخنرانی و شعرگویی و در افراد دیگری ممکن است میل به اعمال قهرمانی و قهرمان شدن جلوه‌گر بشود. این افراد حتی ممکن است در راه آرمان خود کشته بشوند اما نه به دلیل خدمت به مردم بلکه به صرف اینکه به یک قهرمان تبدیل شوند. در میان روشنفکران شهرت‌طلب حتی این رسم وجود دارد که اگر چیزی ندانند از پرسیدن آن از افرادی که کوچک‌تر از خود می‌دانند خودداری کنند زیرا احساس حقارت به آنها دست می‌دهد و به شهرت و نام بزرگ آنها لطمه وارد می‌شود، به همین جهت برای افراد جاه‌طلب شهرت‌پرست، بی‌نام بودن مساوی با مرگ است.

هر کار خوبی را اگر خودشان انجام دهند می‌پسندند اما اگر همان کار خوب را دیگران انجام دهند دلسرد می‌شوند. زیرا مانع از شهرت بیشتر آنها شده است. به همین جهت اصولاً این افراد در مبارزات انقلابی از اعمال ماجراجویانه حمایت می‌کنند. این افراد به درستی راه نمی‌اندیشند بلکه به آن راهی می‌اندیشند که ماجراجویی آنها را ارضاء بنماید. و در رابطه با این ماجراجویی است که استراتیژی و تاکتیک‌های انقلابی را بنا می‌کنند.

## ۷. روحیه تسلط‌جویی و برخورد قلدرمنشانه

افراد جاه‌طلب و برتری‌جو وقتی که جاه‌طلبی در آنها به حد کمال رسید به تسلط‌جویی می‌رسند، در اینجاست که فرد جاه‌طلب در هر کاری وارد می‌شود دیگر نمی خواهد فقط برتر از دیگران باشد بلکه برای او تسلط بر دیگران مطرح است. اگر یک فرد جاه‌طلب برتری‌جو، فقط از اینکه از نظر دانش قدری بالاتر از دیگران باشد، ارضاء گردد، فرد تسلط‌جو، فقط هنگامی که دانش او مورد قبول

همگان قرار گرفت و همه گفته‌های او را تصدیق کردند اظهار شادمانی می کند و اگر یک سیاستمدار باشد فقط از اینکه برتر از دیگران است لذت نمی‌برد، بلکه سیاستمدار تسلطجو کسی است که می‌خواهد بر جان و مال و ناموس مردم مسلط باشد. هیتلر، موسیلینی، خمینی و... در دوران قدرت خود از اینکه فردی برخلاف افکار آنها بیندیشد و حتی اظهار بکند رنج می‌بردند. لذا در گروه‌ها و محافل مارکسیستی هستند کسانی که می‌خواهند در جزئی ترین مسایل نیز عقیدهٔ خود را به کرسی بنشانند و اگر با عقیدهٔ آنها مخالفت شود شدیداً مضطرب و دلگیر می‌شوند زیرا تسلطجویی در آنها ریشه دوانده است. این افراد در ظاهر بخاطر منافع مردم و از اینکه دیگران راه خطا می‌روند اظهار ناراحتی می کنند و لیکن در واقع از اینکه افکار شان مورد قبول واقع نشده و تسلطجویی آنها را ارضاء نکرده است دچار ناراحتی شده اند. لذا این افراد تسلط جو حتی در روابط سادهٔ زندگی نیز خواهان دیکتاتوری مطلق بر دیگران هستند و در روابط جنسی نیز یک رابطهٔ سادیستی برقرار می‌کنند چرا که همیشه دوست دارند دیگران در دست‌های آنها چون موم اسیر باشند.

بدین جهت افراد تسلطجو همیشه باعث انحراف جنبش‌های انقلابی به سوی حرکت‌های تند و غیر اصولی می‌شوند. زیرا این افراد در حل تضادهای اجتماعی و سازمانی به دلیل تسلطجویی و روحیهٔ ضد دموکراتیک نمی‌توانند با روش علمی به حل تضادهای اجتماعی اقدام نمایند. فرد تسلط جو اگر بداند که می‌تواند و حتماً می‌تواند با نرمش مسئله ای را حل کند از آن لذت نمی‌برد بلکه فقط وقتی که احساس کند با زور و قلدری به حل آنها اقدام کرده است اظهار خوشحالی می‌نماید. ما نباید فکر کنیم که فقط هیتلر بود که چون توانسته بود چند ایالت فرانسه را از راه های غیرنظامی و بدون کاربرد زور به آلمان اضافه کند، اظهار

ناراحتی می‌نمود. بلکه حتی در بین نیروهای انقلابی نیز فراوان هستند کسانی که در برخورد با مسایل دوست دارند از راه قلدری و زور آنرا حل کنند.

این افراد تسلطجو، اگر در محیط دانشکده دوستی را ملاحظه کنند که دچار انحراف کوچکی شده است و می‌توان با انتقاد سازنده او را نجات داد، از آن راه پرهیز می‌کنند و دوست دارند با تحریم و عملیات قهرآمیز به ظاهر انقلابی، او را ادب بنمایند، لذا این افراد تسلطجو بر حسب ذات و خصلت خویش ماهیتاً دیکتاتور و ضد دموکراتیک هستند، و برای از بین بردن و شکست دشمنان گروهی خویش حتی از تهمت زدن نیز خودداری نمی‌کنند. بدین جهت می‌توان فهمید که فرد جاه‌طلب تسلط جو اصولاً انتقام جو نیز می‌باشد زیرا نمی‌تواند از گناه دیگران بگذرد و بر سر کوچکترین مسایل مادامی که دشمن خود را به شدت مجازات نکرده است از پای نمی‌نشیند و در برابر کوچکترین بی‌اعتنایی یک فرد از کوره در می‌رود. لذا در شناخت اینگونه افراد بایستی سعی کافی به عمل آید تا از به وجود آمدن دیکتاتورها جلوگیری کرد. و در شرایط مبارزاتی اینگونه افراد با دادن شعارهایی تند مبتنی بر انتقام‌های وحشتناک از مخالفین سبب تجمع نیروهای ضد انقلاب می‌شوند و در مبارزهٔ انقلابی همانطوری که لنین گفته است به انتقام گرفتن از ژاندارم ها و ماموران مواجب‌گیر بیشتر می‌اندیشند تا به برقراری سوسیالیزم.

فرد جاه‌طلب تسلطجو در رابطه‌جویی خویش بسیار حسود و کینه‌جو تربیت می‌شود. اگر فردی قدمی جلوتر از او بردارد آرزوی مرگ برای وی می‌کند، هیچ شخصی را برتر از خود نمی‌تواند ببیند، حتی اگر کوچک‌ترین بدی از کسی که احساس می‌کند روزی از خودش جلوتر خواهد رفت ندیده باشد به صرف پیشرفت

وی، از او دلگیر می‌شود و حس کینه به وی دست می‌دهد. لذا در سازمان‌ها و احزاب کمونیستی اگر افراد تسلطجو وجود داشته باشند مانع ترقی و تکامل دیگران می‌شوند و با هر نوع دغل و حقه‌بازی دیگران را از پیش پای خویش برمی دارند و اگر مردم نظارت آنها را قبول نکنند ابتدا مردم‌گریز و سپس مردم‌ستیز می‌شوند.

## ۸. تظاهر و خودمرکزبینی

فرد جاه‌طلب چون همیشه به دنبال محبوب بودن و برتری خویش است همیشه دوست دارد در محافل اصولاً به مرکز مجلس تبدیل شود و با هر روشی که بخواهد خواست خود را عمل کند کنار می‌آید. لذا اگر در مجلس بحث از مسایل خاصی بشود که وی نیز در آن مورد صاحب نظر باشد و یا حداقل از دیگران بیشتر بداند سعی می‌کند با صحبت‌های پی در پی قدرت سخنوری و علم خود را نشان دهد. و لیکن اگر در جایی دیگر در مورد همان بحث افراد واردتری وجود داشته باشند و بتوانند بهتر صحبت کنند فرد جاه‌طلب برتری‌جو حتی از در مخالفت در می آید و سعی می‌کند با گاردگیری در مقابل آن طرف ضعف خود را بپوشاند. و یا با اعمالی دیگر از قبیل شوخی و جوک و شعبده‌بازی حضار را به طرف خود جلب می‌کند.

این افراد بر حسب مجالس مختلف گاهی گبر، گاهی مسلمان، گاهی صوفی و زمانی شاه‌دوست و گاهی دموکرات و کمونیست می‌شوند. اما در سطح حزب و فعالیت‌های سازمانی این نوع افراد نمی‌توانند با این آزادی عمل کنند. بلکه این خصلت به صورت لاس زدن با گروه‌ها و فرقه‌های موجود در درون حزب و یا سازمان‌های کوچک تر حزبی خودنمایی می‌کند. گاهی تظاهر به همکاری با این

دسته و گاه آن دستهٔ حزبی می‌نمایند و بر حسب موفقیت نظریات یکی را قبول و دیگری را رد می‌کنند. آنها از بیان عقیدهٔ واقعی خویش خودداری می‌کنند و فقط دوست دارند دیگران را نردبان ترقی خود قرار بدهند و با خوش خدمتی به این یا آن دسته درون حزبی خود را بالا بکشند.

## ۹. مقام پرستی

یک فرد جاه‌طلب ظاهراً انقلابی، در حالی که خود را یک مارکسیست نامیده است، همیشه سعی دارد که در فعالیت‌های سازمانی و حزبی، مسئولیت‌های بزرگ به وی واگذار شود. از اینکه مسئول کار عادی گردد احساس ناراحتی می‌کند و از مبارزه احساس خستگی می‌کند، اینگونه افراد دوست دارند همیشه در راس جریانات قرار گیرند و از کارهای عادی، علیرغم اینکه دم از عشق به کار یدی می زنند به شدت بیزارند به دلیل اینکه در خود احساس کوچکی می‌کنند.

به عنوان کلام آخر در بارهٔ فرد جاه‌طلب، بایستی گفته شود که چون فردی مبتلا به بیماری برتری‌جویی و ریاست‌طلبی شد به موجودی محیل تبدیل می‌شود و در رابطه با خواست خویش هرآنچه را که به دردش بخورد به استفاده در می‌آورد لذا ممکن است گاهی از خود تکبر نشان دهد، گاهی تواضع و گاهی سخاوت و بخشندگی نشان دهد و گاهی برای تحقیر فردی از دادن لقمه ای نان خودداری بکند. لذا ضروری است که این افراد در روند مبارزاتی به آزمایش گرفته شوند تا جوهر واقعی خویش را نشان دهند، تا جنبش‌های انقلابی بتوانند با درک صحیح از اعضاء خویش، آنها را با انتقادهای سازنده و روش‌های مبارزاتی به راه درست انقلابی بکشانند و اخلاق سوسیالیستی را در آنها پایه‌گذاری بنمایند. البته تمامی این خصوصیات در افرادی که جاه‌طلبی صفت غالب آنهاست بیان شده و هیچ

لزومی ندارد که همهٔ این خصوصیات در یک فرد جاه‌طلب با همان کیفیات مشاهده شود. حتی ممکن است در بهترین رفقا نیز ریشه‌هایی از این نوع خصوصیات ضدانقلابی مشاهده شود اما نباید به سرعت اینها را جاه‌طلب و... قلمداد کنیم بلکه فقط باید بر علیه این خصوصیت غلط موضع بگیریم و انتقاد سازنده‌ای داشته باشیم. با مشاهدهٔ یکی از این خصوصیات نباید افراد را فوراً با قالب‌های از پیش ساخته شده بسته‌بندی کرد.

## ب) میل به مالکیت

میل به مالکیت از زمان پیدایش مالکیت خصوصی، در انسان پرورش پیدا کرده است. امروزه به صورت شهوت پول‌پرستی و فتیشیزم کالایی خود را نشان می‌دهد.

در جامعهٔ بورژوازی عشق به مالکیت محتوی خود شیء مورد مالکیت را تحت‌الشعاع خویش قرار داده است. به همین جهت میل به مالکیت در افراد مبارز انقلابی نیز وجود دارد، اما با مبارزهٔ پیگیر بر علیه این خصلت که تجلی نفع‌پرستی (نفع‌پرستی معلول مالکیت است اما در یک رابطهٔ دیالکتیکی با علت خویش، خود به علت آن بدل می‌شود) است بایستی در وجود مبارزین به نابودی کشیده شود. زیرا بدون برخورد صحیح با آن و نابودی کامل آن امکان ایجاد یک جامعهٔ کمونیستی وجود نخواهد داشت. البته میزانی از این خصلت قبل از انقلاب و مقداری بعد از آن می‌تواند از بین برود.

## ج) وابستگی‌های افراطی

عشق به همسر او اولاد، عشق به علم و دانش، عشق به هنر و کار و... همهٔ آنها

که نام برده شد در اصل قابل احترام و مورد ستایش هستند. و لیکن هر فرد انقلابی در شرایط انقلابی جامعه بایستی ضمن علاقه به آنها، حدی نیز برای آنها قائل شود. زیرا اگر چه عشق به علم و دانش و یا همسر و فرزند مقدس و احترام‌انگیز می‌باشند، اما اگر از حدود خود خارج بشوند، می‌توانند مبارزهٔ انقلابی فرد را کند کرده و حتی به نابودی بکشانند. تجربهٔ تاریخی نشان داده است که ضد انقلاب، کسانی را به دلیل همین وابستگی‌ها حتی به مرحلهٔ خیانت کشانده است. لذا انقلابی با اطلاع از این مطلب، باید سعی کند از هر نوع وابستگی آزاد شود تا بتواند انقلابی زندگی کند، و میزان علاقه‌اش به هر چیزی وابسته به اینست که چقدر در جهت آزادی به کار می‌رود. انقلابی واقعی حتی برای تخصص خویش نیز حدی در نظر می‌گیرد. برای مثال دانشمندان و نویسندگانی وجود دارند که در نتیجهٔ جدایی از واقعیت‌های اجتماعی، در بطن کارهای تخصصی غوطه‌ور گشته، بدون توجه به نیازهای سیاسی اجتماعی، به گفتهٔ مارکس به حماقت تخصص مبتلا می‌شوند. لذا به علت حماقت تخصص، و ای‌بسا در کمال صداقت، به علت ضعف شناخت سیاسی و اجتماعی، دستآوردهای علمی وی در خدمت ارتجاع قرار می‌گیرد. از این رو مبارز آگاه می‌داند که باید تمامی حرکت خویش را به طور موزون تنظیم کند و از رشد سرطانی یک جنبه از اعمال خویش جلوگیری نماید.

* * *

تا اینجا خصلت‌هایی مورد بررسی قرار گرفت که ممکن است در بین افراد مترقی و اعضاء جنبش‌های انقلابی به گونه‌هایی که گفته شد، دیده می‌شود. اما اکنون می‌دانیم که این خصوصیات مجموعهٔ اخلاقیات و فرهنگی است که از بورژوازی و خرده بورژوازی به داخل گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی رخنه می‌کنند. بدین

جهت با برخوردی انقلابی و عملی بایستی بر علیه مجموعهٔ خصلت‌های ذکر شده که پایه‌های خصوصیات ضد انقلابی را در درون گروه‌ها به وجود می‌آورد، مبارزه کرد. و نباید فراموش کرد که خصلت‌های انقلابی فقط در جریان مبارزهٔ مداوم بر علیه خصلت‌های ضدانقلابی می‌توانند به وجود آیند و پابرجا بمانند. هر نوع سهل‌انگاری در این مورد به بازگشت و نفوذ افکار بورژوازی در میان اعضاء جنبش‌های انقلابی منجر می‌گردد.

اکنون به آن خصوصیاتی اشاره خواهد شد که یک مبارز واقعی بایستی خود را به آنها مسلح کند. این خصلت ها عبارتند از:

## ۱. صداقت

اولین خصلتی که یک مبارز در مقابل جاه‌طلبی‌ها و نفع‌پرستی و وابستگی‌های ناشی از فرهنگ بورژوازی، به دست می‌آورد، صداقت انقلابی است. فردی که در مبارزه صادق باشد از پذیرفتن معایب خویش و انتقادات دوست و دشمن وحشتی نخواهد داشت. مبارز صادق چون به خاطر هدف‌های والای انسانی می‌جنگد و قصدش ایجاد جامعه‌ای خالی از استثمار فرد از فرد است، لذا سعی در خودسازی خویش می‌نماید. نه تنها انتقادات دیگران را می‌پذیرد بلکه صادقانه به انتقاد از خود می‌پردازد و برای از بین بردن معایب خود فداکارانه می‌کوشد. مبارز صادق چه در رابطه با معایب خویش و چه در رابطه با معایب سازمان و محافلی که در آنها فعال می‌باشد، با قاطعیت و بی‌غرضی انتقاد می‌کند و این شعار بزرگ لنین را فراموش نمی‌کند که «ما بایستی با تیرهای درمانگر انتقادات خود چنان سازمان و شخصیت خویش را پرورش دهیم تا از نیش‌های انتقادی خویش درامان بمانیم.»

صـداقت انقلابی به ما می آموزد که در رابطه با دوسـتان خویش به نام وحدت و اتحاد بر معایب آنها پرده نپوشـانیم، لذا مبارز واقعی و صـادق، بی‌رحمانه معایب اعضـاء سازمان خود را می‌کوبد. و حتی اگر به قیمت انزوا و طرد وی منجر بشود، باز از گفتن نقایص رفقا و معایب آنها خودداری نمی‌کند. او می‌داند که برای پیشـبرد افکار درسـت بایسـتی موافقت اکثریت مردم را به دست آورد، ولی نیک می‌داند که هر کاری که اکثریت مردم یا اکثریت اعضـاء یک سـازمان انقلابی تایید کنند، نمی‌تواند به صـرف موافقت اکثریت، آنرا بپذیرد، به همین جهت این گفتهٔ اسـتالین را فراموش نمی‌کند که می‌گوید: «دنباله‌روی از جمع در هر عملی، پایهٔ واقعی هر نوع اپورتونیزم است.» و نیز این گفته مائوتسه دون را که می‌گوید که «انقلابی صـادق، در برابر تمامی اعضـاء حزب، وقتی که احسـاس کند دچار اشـتباه شـده، می‌ایسـتد و برخلاف جریان آب شـنا می‌کند و از پذیرفتن نظریات غلط اعضـاء حزب که در جهت مخالف خواست‌های واقعی مردم باشد، خودداری می‌کند.»

بدین جهت مبارز صـادق فرد پویایی است که در برابر تمجید دیگران دچار ضعف نمی‌شـود، تمجید دیگران، فقط بر پشـتکار او و ایمانش به مبارزه می افزاید نیک می‌داند که به قول مائو: «طبیعت دو گوش در آدمی آفریده اسـت، یکی برای شنیدن انتقادات و یکی برای شنیدن تمجیدات، لذا اگر هر دو گوش خود را برای شنیدن محاسن خود آماده کند، راه ناصواب را انتخاب کرده است.»

## ۲. عشق و کین

یک مبارز واقعی، حتماً موجودیسـت انسـان‌گرا و عاشـق بشـریت، اما عشـق و انسـان‌گرایی او، همانند انسـان‌گرایی ایده‌الیسـت‌ها نیسـت، بلکه او می‌داند که

انسان‌گرایی او بایستی بر پایهٔ علم استوار باشد، انسان‌گرایی او یک حالت انتزاعی ندارد بلکه بر پایهٔ موضع طبقاتی استوار است. لذا انقلابی صادق قلبش کانون عشق به انسانیت و آزادی است و در این راه می‌داند که اگر انسان‌ها را دوست بدارد حتماً بایستی از دشمنان شان متنفر باشد. هیچکس نمی‌تواند ظالم و مظلوم را یکجا دوست بدارد. بدین سبب او عاشق زحمتکشان و مردم تحت ستمی می‌باشد که در راه نجات خویش و محو ظلم می‌کوشند، و در اثر این عشق، متنفر از دشمنان خلق و ستمگران خواهد بود، لذا عاملی که او را در راه مبارزهٔ انقلابی همیشه پیش خواهد راند، اندازهٔ عشق او به انسان‌ها و زحمتکشان می‌باشد. اما نباید فراموش کرد که اگر کسی نتواند از ظلمی که نسبت به توده‌ها وارد آمده خشمگین گردد هیچ وقت نمی‌تواند برای پیروزی سوسیالیزم مبارزه کند، خشم و کینهٔ انقلابی بایستی از عشق به توده‌ها سرچشمه بگیرد، به قول گورکی «عشق ما در زندگی است نه کینه» و لیکن نباید زود شعله‌ور شده و زود خاموش شود، بلکه کینه و خشمی باشد که به اسلحهٔ نیرومندی تبدیل گردد. اما نباید فراموش کرد که مبارز انقلابی نباید در زیر فشار کینه و خشم مبارزه کند و نباید فریاد او فقط از کینه و تنفر سرچشمه بگیرد، انقلابی واقعی از عشق خلق نیرو می‌گیرد، با آگاهی و علم قدم برمی‌دارد و با خشم و کینه بر دشمنان خلق می‌تازد، اما هیچگاه شعار او کینه نیست و آگاهی و عقل او قوی‌تر از کین و خشم‌اش خواهد بود. «مبارز واقعی چون شیران در بیداری سحرگاهان می‌غرد نه چون شغالان در خواب‌آلودگی شب.» کینهٔ انقلابیون راستین مستقیماً از درون عشق زاده می‌شود و برای همین است که کین شان نیز مانند عشق شان سرچشمهٔ لایزالی برای حرکت شان می‌باشد. نکتهٔ قابل ذکر اینست که فرق بین عشق و شور انقلابی را با هیجانات و احساسات زودگذر بایستی از هم تشخیص داد. هستند کسانی که

در اثر یک حرکت اجتماعی به شـدت به هیجان می‌آیند و یا در اثر یک پیروزی سـادهٔ مبارزان، تصـمیم به مبارزه می‌گیرند. چنین افرادی فقط دچار هیجانات زودگذر هسـتند. کافیسـت ضـد انقلاب به مبارزان ضـربهٔ نیرومندی بزند، در اینجاست که همهٔ امید او به یاس مبدل می‌شود لذا کسانی که مبتلا به هیجانات انقلابی هسـتند جبراً به بی‌صـبری انقلابی نیز مبتلا می‌شـوند و به دلیل اینکه مردم زودتر نمی‌جنبند و یا فوراً گفته‌های شـان را قبول نمی‌کنند، نسبت به مردم بی‌اعتماد می‌شـوند و دوست دارند کارها را بی‌تفاوت به سطح آگاهی مردم انجام دهند. لذا برای شان مهم نیست که کارها صرفاً با دستورات خشک انجام شوند یا با تفهیم به مردم آنها به حرکت درآیند، زیرا هیجانات انقلابی سـبب بی‌صبری و عجله در عمل می‌شـوند و منشا تقویت روحیهٔ «فرمانده‌گرایی» و تغییر از بالا در افراد در همین جا نهفته اسـت. به علاوه، هیجانات گاهی شـکل کاملاً منفی به خود می‌گیرد و مانع پرکاری و پشـتکار می‌گردد. لذا مبارز صادق باید با آرامش و متانت بر عشق و کین خود سد بزند و مانع هدر رفتن نیروی روانی خویش گردد.

## ۳. پشتکار

مبارز واقعی دقیقه ای از کوشش و فعالیت در راه آرمان خویش از پای نمی‌نشیند، او از هرگونه تنبلی و بیکاری گریزان است. در حقیقت عشق او به توده‌ها و ایمان او به ایدئولوژی و افکارش در میزان پشتکار و پرکاری او تجسم می‌یابد.

در اینجا لازم اسـت که بین پشـتکار انقلابی و سماجت تفاوت عمده قایل شویم، اولی از عشق به خلق و ایمان به مبارزه سرچشمه می‌گیرد و دومی یعنی سماجت از بی‌هدفی و تربیت غلط و در ضـمن از سـستی و تنبلی بافت‌های عصبی انسان ناشـی می‌شود. فرد سمج و لجوج از کاری که انجام می‌دهد بیشتر لذت می‌برد تا

از هدف کار، و جاه‌طلبی ها و ناراحتی های روانی اســت که او را وادار به عمل و لجاجت می‌کند نه عشــق او به هدف، لذا لازمست که پرکاری ناشی از لجاجت را پشتکار نخوانیم.

## ۴. انضباط

اگر پرکاری و پشتکار انقلابیون در چهارچوب انضباط و نظم انقلابی انجام نگیرد، مسـلماً با شـکسـت مواجه خواهند شد و یا نیروهای زیاد بیهوده تلف خواهد شد. مبارز انقلابی بایسـتی خود را برای شـرایط سـخت انضـباطی آماده کند. انضباط، اجرای برنامه‌های تنظیم‌شدهٔ مبارزه است که هر فرد خود را با آن تطبیق می‌دهد، در غیر این صـورت سـازمان توانایی پیروزی نخواهد داشت. اصولاً معیار و درجهٔ اسـتحکام یک حزب بر پایهٔ درجهٔ انضـباط آن تعیین می‌شود. یکی از علل اینکه برخی روشـــنفکران نمی‌توانند در چهارچوب فعالیت‌های حزبی عمل کنند در بی‌انضــباطی آنها نهفته اســت و فقط پرولتاریاســت که در جریان تولید بزرگ خصــلت ســازمان‌پذیری پیدا می‌کند و نیز بی‌انضــباطی، خود گونه‌ای اســت از عمل‌گریزی و محفل‌گرایی بورژوازی است. به همین سبب مبارز صادق باید خود را به انضباط عادت دهد. البته فرق است بین انضباط بورژوایی و انضباط انقلابی، در انضــباط بورژویی هدف واقعی انضباط، فرمان‌برداری شخص است از دستورات اعم از درســت یا غلط اما انضــباط انقلابی با فرمان‌برداری یکی نیســت. انقلابی واقعی اگر در ســازمانی فعالیت می‌کند فقط دســتورات درســت را با انضباط انجام می‌دهد[1]. بطور کلی وقتی شور و شوق انقلابی با آرامش و پرکاری با انضباط توام

---

[1] همانطوری که لنین در مورد حزب بلشــویک می‌گوید «همه فکر می‌کردند که این حزب حتی یک ماه

گردد قدرت عظیمی در فرد بیدار خواهد شد. از اینروست که مائو می‌گوید «انقلابی باید پرشور ولی آرام، و پرکار ولی منضبط باشد.»

## ۵. اراده و اعتماد به نفس

انقلابی، بی‌اراده و بی‌اعتماد نمی‌تواند باشد. بدون اعتماد به نفس و ارادهٔ آهنین هیچ کوششی نمی‌توانست منجر به پیروزی و قدرت عمل گردد. ولی این قدرتی که به نام اراده از آن صحبت می‌شود و گاهی نیز نظریات ایده‌الیستی دربارهٔ آن بیان می‌گردد، چیزی مبهم و ذاتی نیست بلکه دقیقاً در رابطه با خواست‌ها و تفکر و اعمال آدمی به وجود می‌آید و تقویت می‌شود. هر اندازه هدف انتخاب شده عالی و مقدس باشد و امید به پیروزی و امکان نیز کاملاً وجود داشته باشد و در کنار هدف عالی و امید به موفقیت عشق به هدف نیز نهفته باشد، کافیست که فرد در چارچوب برنامهٔ منضبط وارد عمل شود، در این صورت است که اراده در انسان تقویت می‌شود. سچینف گفته است « اراده عامل مبهم و فاقد شخصیت نیست، که حرکت بر طبق آن انجام شود، بلکه جنبهٔ مثبت عقل و احساسات ما

---

دوام نخواهد آورد ولی در کمال حیرت جهانیان هم اکنون ۲ سال است که دوام آورده. ما این را مدیون انضباط آهنین حزب بلشویک پیشاهنگ پرولتاریای روس می‌باشیم.» حال باید به ۳ سوال جواب مشخص بدهیم ۱: انضباط بر چه مبنایی استوار است؟ ۲: چگونه می‌توان آنرا آزمایش کرد؟ ۳: چگونه می‌توان آنرا تقویت کرد؟

اولاً انضباط بر مبنای آگاهی، بردباری، از خود گذشتگی، صداقت و فداکاری پیشاهنگ انقلابی طبقهٔ پرولتاریا استوار است. ثانیاً برای اینکه بدانیم حزبی منضبط است باید ببینیم افراد آن حزب ارتباط خلاقی در درجهٔ اول با توده‌های کارگر و در درجهٔ دوم با زحمتکشان غیر کارگر برقرار می‌کنند یا نه. ثالثاً برای تقویت آن باید از استراتیژی درست و تاکتیک مناسب و برخورد فعال و خلاق اعضا با واقعیت عینی و به وجود آوردن ایمان و تجربهٔ شخصی افراد نسبت به درستی استراتیژی حزب استفاده برد.

می‌باشد.» مبارز انقلابی به چیزی که به عنوان ضرورت احتیاج دارد اراده و اعتماد به نفس می‌باشد که وی را در جریان مبارزه و در زندان و زیر شکنجه و یا هنگام آزادی، موفق بیرون می‌آورد. یکی از بزرگان گفته است «برای عبور از اقیانوس زندگی، ارادهٔ قوی و نیروی کافی لازم است، اشخاص ضعیف و سست عنصر در ساحل این دریای خروشان فقط آب‌تنی می کنند.»

تجربهٔ انقلابیون ایران نیز در کشتارگاه های دژخیمان شاه و جمهوری اسلامی نشان داد که در شدیدترین و بدترین شرایط تنها کسانی چون کوه استوار ماندند که اراده‌ای استوار چون کوه داشتند، نه جسمی استوار چون کوه. با روحیه‌ای استوار می‌توان ضعیف‌ترین و رنجورترین بدن‌ها را از تلاطم اقیانوس شداید پیروز به ساحل رساند ولی روحیه‌ای شکسته را استوارترین و کوه‌پیکرترین جسم‌ها نمی‌توانند به مقصد برسانند. در اینجا نباید یک نکتهٔ اساسی را فراموش کرد و آن اینکه ارادهٔ آدمی صرفاً بر پایهٔ امکانات اجتماعی و شرایط مادی و تولیدی جامعه، قادر به تحقق خواست‌ها می‌تواند باشد. از اینرو با درنظر گرفتن واقعیت، ارادهٔ آدمی، می‌باید از درغلطیدن به دامان ولونتاریزم (اراده‌گرایی) که فاشیست‌ها و رویزیونیست‌ها از آن پیروی می کنند خودداری کند. آنها سعی دارند بدون درنظر گرفتن شرایط مادی ارادهٔ آدمی را تنها عامل پیروزی قلمداد نمایند. از اینرو باید از درغلطیدن به دامان ولونتاریزم بپرهیزیم. روا داشتن هرگونه شیوه‌ای برای نیل به هدف، مطلق کردن نقش رهبری، تأکید بیش از حد بر روی مرکزیت در روی سازمان و نقشه‌بندی مرکزی، ایجاد اصل پیشوایی، تأکید بیش از حد بر روی اجبار و قهر، تأکید بیش از حد بر روی نقش قهرمانان، همهٔ اینها نمونه‌هایی از ولونتاریزم می‌باشند. و یک انقلابی واقعی نمی‌تواند پیرو آن روش‌ها باشد.

## ۶. شجاعت

شهامت و شجاعت از خصلت‌ها و صفات برجسته و عالی انسان می‌باشد اما شهامتی که انقلابی به آن نیاز دارد از هر نیازی قویتر است. ولی شجاعتی که مبارز راه آزادی به آن نیازمند است، با شجاعتی که به مفهوم عام یعنی نترسی معروف است فرق می‌کند، لذا انقلابی واقعی کسی نیست که شجاع باشد و از هیچ چیز نترسد، بلکه شجاع کسی است که وقتی ترس بر او مستولی شود، سعی می‌کند از بروز آن خودداری کرده و به نحو شایسته‌ای در مقابل آن عکس‌العمل نشان بدهد. لذا کسی که ترس را نشناخته است شجاع را نمی‌تواند بشناسد. و نیز نمی‌توند با تعقل و تفکر دست به اعمال شهامت‌آمیز بزند. لذا واجب است که ترس مورد بررسی قرار بگیرد.[۲]

آنچه که مسلم شده است، از نظر روانشناسی، در موجودات شکلی از بازتاب دفاع منفی وجود دارد که از نظر بیولوژیکی مفید بوده و حیوانات از طریق انتخابات طبیعی به آن دسترسی پیدا می‌کنند. این بازتاب دفاع منفی در موجودات و انسان به صورت ترس ظاهر می‌شود. بنابر این ترس امریست دفاعی برای انسان، اما از آنجایی که انسان موجودیست اجتماعی و اعمال و رفتار او تحت تأثیر شرایط تربیت اجتماعی وی تنظیم می‌شود، به همین جهت ترس می‌تواند از حد طبیعی

[۲] در مورد برخورد درست با ترس و حل تضادی که ترس از آن ناشی شده، برشت می‌نویسد «وظیفه‌ای به کسی محول شده بود که منجر به مرگش می‌شد و او رنگش پریده بود. دوستش می‌گوید اگر می‌ترسی از انجامش امتناع کن. وی می‌گوید: ترس من مربوط به ضعف شخصی من است ولی مرگ من مربوط به اجتماع است بنابر این در انجامش کوچکترین کوتاهی نخواهم کرد.» این است برخورد صحیح با ترس و تضادی که ترس از آن به وجود آمده است.

خود خارج شــده و به جنبه‌های مختلف زندگی انســان کشــیده شــود. لذا دو نوع ترس در آدمی وجود دارد:

۱) یک ترس معقول که در جریان مبارزه با خطر در فرد پیدا می‌شــود که فرد می‌تواند با تمرین و عادات مختلف کاملاً آنرا به انقیاد درآورد. و لیکن منشــأ این ترس در عقل و وجدان می‌باشــد و همیشــه با انســان وجود دارد، اما می‌توان با تمرین و اعمال مبارزاتی آنرا به انقیاد کشید.

۲) یک نوع ترس دیگر وجود دارد که ناشی از وابستگی فرد می‌باشد. پول‌پرستی، مقام‌پرســتی و زندگی پر از زرق و برق و تنبلی، عیش و نوش و راحت‌طلبی، همهٔ اینها می‌تواند در انسان ترس به وجود آورد. ترس از نابودی ثروت، از دست رفتن شــغل و... همهٔ اینها می‌توانند منشأ تسلیم‌طلبی و سستی گردند. این نوع ترس از عقل و منطق جداست و فقط از وابستگی انسان سرچشمه می‌گیرد.

بنابر این فرد انقلابی اگر دچار ترس شود تا وقتی که ترس وی ناشی از عادات و از نوع اول اســت طی تمرین و مبارزه، از ترس دور خواهد شد اما نوع دوم بیانگر خصــوصــیت ضــدانقلابی فرد می‌تواند باشــد که در ظاهر انقلابی خود را آراســته است.

منطقی اســت که بگوییم کســی که هیچگونه وابســتگی به پول و شغل و زندگی راحت و خانواده نداشــته باشــد می‌تواند با تمرین و در جریان مبارزه به موجودی شــجاع تبدیل شود. بنابر این لازم است که ترس هر فرد را به حساب ضدانقلابی و نامســتعد بودن او برای مبارزه نگذاریم و بدانیم که ممکن است این ترس ناشی از عادت باشد.

وقتی که ترس شناخته شد می‌توان از افراد، با تربیت صحیح، انقلابیون شجاعی خلق کرد. بدون شجاعت نمی‌توان به هیچ عملی بخصوص در شرایط اختناق دست زد. از اینروست که کارل مارکس گفته است «پرولتاریا و انقلابیون بیش از نان شب به شجاعت احتیاج دارند.»

## ۷. تفکر و ابتکار

یک مبارز واقعی برای دوری از جزمیت و تعصبات ضدانقلابی و نیز جهت جلوگیری از اعمال خانمان‌برانداز، احتیاج به تفکر مداوم دارد. در نهایت امر تکامل جامعه چیزی جز تفکر خلاق آدمی در روند تولید، مبارزه طبقاتی و فعالیت‌های علمی نبوده است، و لیکن در اثر تقسیم کار اجتماعی به کار یدی و فکری، از آنجایی که کارهای ذهنی در انحصار روشنفکران و سیاستمداران طبقهٔ حاکم قرار گرفت، اکثریت قریب به اتفاق توده‌های زحمتکش از تفکر دربارهٔ مسایل زندگی دور شدند و به علت همین شرایط، امروز نیز اکثریت مردم دوست دارند غذای آمادهٔ دیگری را بخورند. از اینروست که در صفوف اکثریت مبارزان انقلابی روحیهٔ دنباله‌روی از افکار دیگران، بخصوص از کادرهای بالاتر وجود دارد و این یکی از عوامل جزمیت و دگماتیزم می‌باشد اما انقلابی واقعی همیشه در حال تفکر است، همیشه سعی می‌کند قبل از تفکر عمل جوانب قضیه مورد عمل را به درستی بسنجد. یکی از بزرگان سوسیالیزم علمی گفته است که «تفکر عمل ذهن است. قبل از شروع عمل و بزرگترین عامل عاقلانه رفتار آدمی نیز می‌باشد.»

بدون تفکر نمی‌توان به معایب و محاسن هیچ چیزی پی برد، مبارز انقلابی به این امتیاز بزرگ بشری که همانا قدرت تفکر می‌باشد خود را مسلح می‌کند، زیرا می‌داند که هیچ ابتکار بزرگی بجز در اثر تفکر به دست نمی‌آید. موریس تورز

انقلابی معروف فرانسوی گفته است: «بلشویک کسی است که قدرت ابتکار دارد.»

یک مبارز واقعی باید بداند که نبوغ چیزی نیست جز قدرت فرد در تمرکز افکار خویش در مورد قضیهٔ مورد بحث، و هر فرد انقلابی فقط در اثر تمرین و عادت به تفکر می‌تواند این قدرت را در خود به وجود آورد، تا بتواند همانطوری که لنین گفته است، از شرایط مشخص، تحلیل مشخص بنماید.

* * *

کلیهٔ خصلت‌هایی که ذکر شد قدر مسلم اینست که بطور تمام و کمال نمی‌تواند در تمامی افراد قبل از شروع به مبارزه وجود داشته باشد، و لیکن وقتی که کسی وارد جریانات عملی می‌شود باید حتماً جنبه‌های مختلف خصلت‌های بورژوازی را از خود بزداید و به صفات انقلابی مسلح شود. چنانچه قبلاً نیز گفته شد هدف‌های بزرگ به صفات بزرگ نیازمندند و بدون ایجاد این خصلت‌ها در مبارزان هیچ عمل بزرگی نمی‌تواند انجام پذیرد. یک انقلابی واقعی وقتی که خصلت‌های فوق را با آگاهی عمیق سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توام نماید و به اصول و اهداف مارکسیستی تسلط کامل پیدا کند، می‌تواند چون طوفان سهمگین بر دشمنان خلق بتازد.

انقلابی واقعی نیک می‌داند که آگاهی عمیق سوسیالیستی و دانش انقلابی از سه منبع به دست می‌آید اول در جریان آموزش علمی و فکری، دوم در جریان مبارزهٔ طبقاتی و سوم در روند تولید و دوشادوش زحمتکشان.

در مورد اول، مبارز صادق با مطالعهٔ آثار ایدئولوژیک و ازدیاد روزمرهٔ دانش

سیاسی و فلسفی خود باید شعاع دید خود را گسترش بدهد و لحظه‌ای از آموختن دانش اجتماعی غفلت نورزد و با بحث‌های منطقی بر پایهٔ خواستهای عملی و مبارزاتی، قدرت دانش اجتماعی خویش را عمیق‌تر نماید. و لیکن او باید نیک بداند که در کنار بحث‌های ایدئولوژیک بیشتر به جنبه‌های عملی قضیه بپردازد و در بارهٔ بحث‌های کلی هر وقت برای حل جزئیات به کلیات احتیاج بود به آنها بپردازد.

برتولد برشت در مورد لنین گفته است: «او به بحث‌های کلی می‌پرداخت، اما نه چون روشنفکران کاخ‌نشین، بلکه چون پرنده‌ای که از خاک داغ به آسمان برمی‌خیزد و یا چون شاهینی که به آسمان می‌رود تا خرگوشی را ببیند و بر سرش فرود آید.» انقلابی واقعی، می‌داند که بدون کار مداوم ایدئولوژیک، نمی‌تواند قدرت پیش‌بینی داشته باشد. و بدون قدرت پیش‌بینی امکان عمل وجود نخواهد داشت، مخصوصاً در شرایطی که حرکت انقلابی توده‌ها سرعت می‌گیرد، انقلابیون آگاه باید بتوانند آن چیزی را که توده‌ها در آینده لمس خواهند کرد قبلاً پیش‌بینی کنند. هر قدر سرعت متحرکی بیشتر باشد به چراغ‌های قوی‌تری احتیاج خواهد داشت. طبیعی است فردی که بر الاغ نشسته است در تیرگی شب فقط به دیدن یک قدمی خویش نیازمند است. نورافکن پرفروغ برای انقلابی همانا مارکسیزم می‌باشد.

در مورد دوم، مبارز راستین می‌داند که اگر با استفاده از تیوری، به عمل نپردازد و به مبارزهٔ طبقاتی کشیده نشود، نخواهد توانست به خلق خدمت کند و شناخت خویش را تکامل بخشد، اما او نیک می‌داند که شعار انقلابی نمی‌تواند عمل صرف باشد. بلکه بر حسب شرایط مشخص، عمل مشخص لازمست و عمل

بدون تیوری و فلسفهٔ علمی، چیزی جز به بیراهه رفتن نخواهد بود و برای حل تضاد بین تیوری و پراتیک، مبارز واقعی سعی خواهد کرد که در فلسفه، عملی و در عمل، فلسفی باشد. و فقط در چنین شرایطی، خواهد توانست به پیشتاز توده ها تبدیل شود، اما پیشتازی که به در عمل به گفته لنین «یک قدم از توده‌ها جلوتر باشد نه بیشتر.»

در مورد سوم، پیشاهنگ خلق برای بدست آوردن شناخت صحیح و عاطفهٔ عمیق نسبت به زحمتکشان بایستی بطور عینی در روند تولید و مبارزهٔ کارگران قرار بگیرد تا خصلت‌های بورژوایی به مقدار فراوان در او فروکش نماید اما انقلابی واقعی نیک می‌داند که غرض از رفتن بین مردم و زحمتکشان این نیست که در هر مورد خود را تا پایین‌ترین سطح و غیراصولی‌ترین خواست‌های زحمتکشان پایین بیاورد بلکه هدف او اینست که زحمتکشان را تا مرحلهٔ روشنفکران واقعی و انقلابی بالا بیاورد، و این گفتهٔ مارکس را جامهٔ عمل بپوشاند که «پرولتاریا نمی‌تواند خود و جهان را نجات بدهد، مگر اینکه روشنفکران انقلابی در بین آن‌ها زندگی نمایند و اندیشهٔ خویش را به آنها تفهیم کنند.»

وقتی که مبارز راستین در جریان این سه منبع بزرگ آگاهی قرار گرفت به دانش انقلابی مسلح خواهد شد و هیچ وقت آتش مبارزه و امید به پیروزی در سینهٔ او خاموش نخواهد گشت و در تاریک‌ترین شب‌های زندگی مبارزاتی، سحرگاهان را خواهد دید. یکی از رزمندگان بزرگ معاصر گفته است: «انقلابی واقعی کسی نیست که فقط در روز بر دشمنان می‌تازد بلکه انقلابی اصیل آن شخصی است که وقتی فانوس پیروزی در نقطه‌ای دور در تاریکی شب کورسو می‌زند آنرا ببیند و از شکست نهراسد.»

بدینسـان، وقتی که نیروهای انقلابی در جریان مبارزه، آبدیده شـدند و از افکار و خصـلت‌های بورژوازی پاک گردیدند، قادر خواهند شـد، با در نظر گرفتن شـرایط عینی جامعه، پیروز شوند، و آنچنان جامعه‌ای بنا کنند که انسان طراز نو، به وجود بیاید. زیرا بدون خلق انسـان طراز نو، هرگونه کوشـش انسـان برای خلق جامعهٔ سوسیالیستی و بقاء آن بی‌معنی خواهد بود. کارل مارکس گفته است: «اگر هدف کرم ابریشـم در سـاختن ابریشـم ادامهٔ زندگی کرم‌وار خویش باشد، بایستی گفت که او ذاتاً حمال است.»